بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 19 اردیبهشت 1396.

عرض کنم خدمت شما بحث سر این بود که اگر اخبار من بلغ موارد اخبار کراهتی را شامل شود، در جایی که یک خبر دال بر استحباب باشد یا یک خبر دال بر کراهتی حکمش چیست؟ مرحوم اقای خویی می فرمایند که اگر، بعضی ها ممکن است توهم شود که اینجا باب تزاحم است. خبر دال بر استحباب از آن استحباب العمل استفاده می شود از خبر دال بر کراهت هم استحباب ترک استفاده می شود خب هم فعل مستحب باشد هم ترک مستحب باشد مانعی ندارد. ولی ایشان می فرمایند که این مطلب درست نیست. باید تفصیل قائل شد. بین جایی شما آن دو تا خبر هر دو توسلی باشند خبر دال بر استحباب و خبر دال بر کراهت هر دو توسلی باشند یا لا اقل یکی از اینها تعبدی باشد. اگر هر دو توسلی باشند تعارض هست و اگر یکی از آنها لا اقل تعبدی باشد تعارض نیست بلکه تزاحم هست. خب من در مورد اینکه اگر هر دو توسلی باشند چرا تعارض تقریبی که اینجا هست یک تقریب تلفیقی از فرمایش آقای خویی و از بعضی از فرمایشات آقای صدر در بحث های آینده از مجموع اینها یک تقریبی ذکر می کنند که فکر می کنم فنی تر از تقریبی که در کلام خود آقای خویی ذکر شده است فنی تر است. آن این است که امر به یک شیء جعل ما یمکن ان یکون داعیا است و به غرض ایجاد داعی در مکلف امر تحقق پیدا می کند. خب در مواردی که یک امر به فعل داریم و یک امر به ترک، اینجا بحث این است امر به فعل را مثلا دست می گذاریم سه گونه محرکیت برایش تصویر می شود. می گوییم امر کرده است به فعل برای کسی که ترک را هم می خواهد انجام دهد. بر فرض انجام ترک می خواهد بگوید که فعل را هم انجام بده. علاوه بر ترک فعل را هم انجام بده. اگر می گوید نه بر فرض انجام ترک به جای، نمی خواهد بگوید بر فرض انجام ترک فعل را انجام بده. کسی که می خواهد ترک را انجام دهد می گوید ترک را انجام نده به جای آن ترک بیا فعل را انجام بده. تبدیل کن فرضی را که داری به فرض انجام فعل. این هم برای مولایی که بین فعل وترک فرقی برایش نیست وجهی ندارد. فرض این است که فعل و ترک، میزان مصلحتی که دارد علی السویه است. پس ترجیح بلا مرجح هست اینکه بگوید به جای ترک فعل را انجام بده. یک فرض دیگر این هم هست که نه، نمی خواهد بگوید که به جای فعل ترک را انجام بده کسی که ترک را انجام نمی دهد می گوید که فعل را انجام بده. این صورت. خب کسی که ترک را انجام نمی دهد فعل خود به خود انجام گرفته است دیگر. پس یا طلب متناقضین است یا امر ضروری الثبوت هست یا ترجیح بلا مرجح است. یکی از این سه محذور در ان وجود دارد. مرحوم اقای خویی دو محذور در کلامشان ذکر شده است به این شکل بیان شود روشن تر است. ولی اگر در واقع در موارد خب حالا در مواردی که مستحبات متزاحم هست چگونه است؟ دو مستحب متزاحمی که با هم دیگر مساوی هستند. فرض کنید ما الآن می توانیم دو رکعت نماز مستحبی به نیت پدرمان و دو رکعت نماز مستحبی به نیت مادرمان بخوانیم. هر دو هم مساوی است از جهت اهمیت برای شارع. امر بر به پدر و امر بر به مادر هر کدام اقتضائی دارد. خب اینجا ما می گوییم که اینها تعارض با هم ندارند. چرا؟ البته اینجا اگر ما بگوییم بر فرضی که شما دارید نماز بر پدر می خوانید، در همان فرض نماز بر مادر بخوانید خب این طلب ضدین است. آن فرض که معقول نیست. یا بر فرضی که دارید امر به پدر می خوانید امر به پدر را تبدیل کن به امر به مادر آن هم ترجیح بلا مرجح است. این دو فرض مشترک است با فرض قبلی. ولی فرض سومی وجود دارد که آن این است که ای کسی که بر مادرت نماز نمی خوانی بیا برای پدرت نماز بخوان لا اقل. انگیزه ها مختلف است. یا همچنین در آن طرف نسبت به نماز بر مادر می گویم ای کسی که بر پدرت نماز نمی خوانی بیا لا اقل بر مادرت نماز بخوان. یعنی در واقع روح استحباب متزاحمین تحریک به احد الامرین است. ما حصل مستحبات متزاحم، دو تا مستحب متزاحم که داریم ما حصل آن این است که در واقع تحریک می کند به جامع بین این دو تا. تحریک می کند که یکی از این دو تا را تحقق ببخش. در ما نحن فیه بین فعل و ترک جامع ضروری الثبوت است. چون جامع ضروری الثبوت هست بنابر این معقول نیست که یک امر تعلق بگیرد. خب این مطلبی که کلام آقای خویی هست. آقای خویی می فرمایند اگر طرفین هر دو فعل و ترک توسلی باشد تعارض هست. از باب تعارض است. اگر فعل و ترک یکی شان تعبدی باشد چون پای قصد قربت وسط کشیده می شود معنایش این است که ضدینی هستند که لهما ثالث، می شود شبیه مستحبات متعارض و از آن باب ها داخل می شود. خب اینجا مرحوم آقای صدر دو تا اشکال مطرح می کنند. یک اشکال ایشان می فرمایند که اینکه آقای صدر می فرمایند که مستحب آیا تعبدی است یا توسلی است، توسلیت و تعبدیت را در مورد چه چیزی شما می سنجید؟ در مورد آن خبر ضعیف دال بر استحباب یا خبر ضعیف دال بر کراهت آن را می گویید توسلی یا تعبدی است؟ یا در مورد خود این اخبار من بلغ که می خواهد یک استحباب ثابت کند؟ حالا برای فعل می خواهد استحباب ثابت کند یا برای ترک می خواهد ثابت کند. کدامش را شما می گویید؟ علی القاعده باید نسبت به اخبار من بلغ بحث را بسنجید. چون مفروض کلام مرحوم آقای خویی این است که اخبار من بلغ استحباب برای شیء به عنوان بلوغ ثابت می کند. نه اینکه خبر ضعیف را در باب مستحبات یا در باب مکروهات حجت می کند. اگر خبر ضعیف را در باب مستحبات یا مکروهات حجت می کرد، خب یک حرف. می گفتید که آن مفاد آن خبر ضعیف را باید دید که آن خبر ضعیف تعبدی است یا توسلی است این چیزها را ولی آن که مستحب نمی کند. خودش یک استحباب جدید می آفریند. این استحباب جدید را باید دید که تعبدی است یا توسلی است. حالا که چنین شد این استحباب جدید از ادله اش تعبدیت در می آید. یا لا اقل قدر متیقنش تعبدی است. چطور؟ چون این استحباب جدید یک روایاتی هست که در آن «ف» تفریع وجود دارد. تفریع بر ثواب این معنای تفریع بر ثواب این استکه این عمل باید قربی باشد که متفرع بر ثواب باشد. یا لا اقل قدر متیقنش این شکلی است. پس تفصیل شما نباید قائل شوید. همه جا باید قربیت را در موارد مستحب مطرح کنید وقتی در موارد مستحب مطرح شد شما هم که قبول دارید که جایی که دو تا مستحب تعبدی باشند، رابطه شان تزاحم هست نه تعارض. در نتیجه اصل تفسیر شما خراب می شود. شما می خواستید جواب دهید به مطلبی که گفته شده بود اینجا از باب تزاحم هست و می خواستید تفصیل قائل شوید. با این دقتی که شما انجام دادید دوباره برگشتیم به جایی که همه موارد از باب تزاحم است و از باب تعارض نیست. این اشکالی است که مرحوم اقای صدر اینجا طرح فرمودند. اینجا من چند مرحله عرض دارم. حالا یک نکته ای هم اینجا اضافه کنم آقای حائری دو تا مکمل در حاشیه بر فرمایشات آقای صدر افزوده است. یکی اینکه توضیح داده است که چون مبنای آقای خویی این را در حاشیه توضیح داده است که علتی که آقای صدر می گویند باید اخبار من بلغ را ملاحظه کرد روی مبنای آقای خویی این است که مختارشان این است که اخبار من بلغ استحباب را اثبات می کند نه حجیت خبر ضعیف را. این در واقع روی مبنای آقای خویی بحث را مشی کرده اند. این یک نکته. نکته دوم اینکه چون در اخبار من بلغ ثواب قرار داده شده است و این ثواب استحقاقی است، این استحقاقی بودن ثواب اقتضا می کند که در واقع این قصد قربت مطرح باشد. و الا لن سدّ باب استفاده الاستحباب. استفاده استحباب سد می شود اگر ثواب تفضلی باشد و امثال اینها. من ابتدا نکته اخیر را یک توضیحی در موردش بدهم بعد بیایم در فرمایش آقای صدر. اینکه استفاده استحباب در روایت وابسته به این است که ثواب را استحقاقی بگیریم وجهی ندارد. ما قبلا اشاره کردیم که استفاده استحباب از این باب هست که جعل ثواب برای ایجاد محرکیت است. یا وعد به ثواب حالا جعل نمی گوییم. وعده به ثواب هم ظاهرش این است که می خواهد محرکیت نسبت به عمل ایجاد کند و عملی که نسبت به او شارع محرکیت

سؤال:

پاسخ: نه استحقاق نمی آورد قطعی التحقق است. آن یک بحث است. کلمه استحقاق ر اصلا به کار نبرید. آن این است که وقتی شارع مقدس وعده داد حتما به این وعده اش عمل می کند. خیلی هم این که عمل می کند یا خیر در این بحث دخالت ندارد. همین که شارع وعده ثواب می دهد برای چه وعده ثواب می دهد؟ وعده ثواب برای این است که شخص را تحریک کند به انجام عمل. اصلا به استحقاق و اینها پایش را نباید وسط بکشیم اصلا کل ثواب ها تفضلی است. به خصوص ثواب خاص ها تفضلی است. اگر حالا ما بگوییم اگر کسی هم قائل به استحقاق ثواب باشد باید فی الجمله ثواب داده شود. و اینکه برای زیارت عاشورا چه مقدار ثواب داده می شود درجه ثواب که حتما تفضلی است و در این روایت ان درجه ثواب خاص را دارد می دهد آن که حتما تفضلی است. این روایت تفضلی است و معمول مواردی که ثواب خاصی تعیین شده است می گوید همان درجه های زیادی از ثواب همه تفضلی است. غرض من این است که استحقاقی بودن ثواب، هیچ دخالتی در اینکه بگوییم از این امر استحباب استفاده می شود ندارد. وعده به ثواب ولو آن ثواب تفضلی باشد به داعی ایجاد تحریک به شیئی هست همین استحباب هست. روح استحباب جعل ما یمکن ان یکون داعیا است. و وعده به ثواب جعل ما یمکن ان یکون داعیا است. این بحثی که ایشان مطرح کرده اند استحقاقی بودن اصلا در این بحث دخالتی ندارد.

سؤال:

پاسخ: نه آنها اصلا به چیز ربطی ندارد. آن استحقاق نمی آورد حالا محبوبیت عدم محبوبیت آنها ملاک خیلی دخالت ندارد که استحقاقی باشد یا تفضلی باشد امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: ملاکی که محبوب مولا است به مولا که خدمتی نمی کند ملاک مربوط به خود عبد است. ببینید در موالی عادی شما می گوید من مولا یک امری به من کرد است به نفع خودش بوده است. من با اطاعت این امر خدمتی به مولا کرده ام. خب بگویید عقلا می گویند وقتی به کسی من خدمت می کنم استحقاق دارم از طرف کسی که به او خدمت کرده ام جزا داده شود. اینگونه که نیست. اصلا اصل بحث استحقاقی که مطرح می کنند که ثواب استحقاق یا تفضلی است نکته اش همین ست. می گویند شما باثواب و عملی که انجام می دهید خدمتی به خدا که انجام نمی دهید. آن کارهایی که خدا گفته است به خاطر خودتان است یا به خاطر کسی دیگر است. ی به خاطر خودتان است ب هر حال خدا غنی بالذات هست.

سؤال:

پاسخ: نه استحقاق عذاب غیر از استحقاق ثواب هست. این ملازمه ندارد. شکر منعم استحقاق ثواب ندار. شکر منعم باعث می شود که استحقاق عقوبت از بین رود. آن طرفش است. فایده شکر منعم این است که کفر منعم تحقق پیدا نمی کند بنابر این استحقاق عقوبت را از بین می برد.

سؤال:

پاسخ: آن بحثش آنجا آن را بحث نمی کنیم فعلا با پیش فرض داریم چیز می کنیم. اینها ربطی به این بحث ها ندارد. حالا هر چه می خواهید بگویید. این چیزی نیست که اینجا بحث شود. عرض من این است حالا استحقاق عقوبت اینجا دخالت ندارد. آن که استحباب را اثبات می کند همین که شارع در مقام ایجاد داعی در عبد برآمده است. ولو با اخبار به ثواب دادن به مکلّف. حالا این ثوابی که شارع اخبار می دهد مستحقش بوده است می داده است تفضل بوده است به اینها ربطی ندارد. پس این تکه آخری که آقای حائری اضافه کرده اند به ای بحث ربطی ندارد. اما فرمایشی که آقای صدر فرمودند که از «ف» تفریع ما بخواهیم مطلب را استفاده کنیم آن مطلب هم درست نیست. اگر «ف» تفریع تمام باشد، باید داعی مکلّف آن ثواب محتمل باشد. چون تفریع بر احتمال ثواب آن ثواب محتمل شده است. ولی ما نحن فیه قصد قربت که ما می خواهیم بگوییم قصد قربت با این امر جدید دارید قصد قربت می کنید. با اوامر احتیاط دارید قصد قربت می کنید. آقای صدر همین را می خواهد بگوید. قصد قربت با امر جدید. و این خلف فرض ما است. پس بنابر این، اینکه شما از یک طرف از «ف» قربیت علی وجه الاطلاق می خواهید استفاده کنید می خواهید از «ف» قربیت علی وجه الاطلاق ولو قربیتی که به وسیله قصد امر من بلغ تحقق پیدا می کند این وجهی ندارد. بله یک مطلب کلی درست است. دیگر به این تقریبات نگویید. ارتکاز متشرعه این است که اگر گفتند ثواب می دهد کار الهی را ثواب میدهند. اینکه بر کاری که به خاطر خدا انجام نشود ثواب داده شود این خلاف ارتکاز است. بله نادرا در روایات ما هست که من ترک الخمر صیانه لنفسه خدا به او ثواب می دهد آن یک چیز نادری است. ولی متعارف این است که ثواب بر عمل الهی و قربی داده می شود همین باعث می شود که ظهور دلیل در این باشد که اینجا ثواب تعیین شده است ثواب یعنی عمل باید عمل قربی باشد. پس با این تقریب می شود اصل قصد قربت دار بودن

سؤآل:

پاسخ: تقریب این است که عرف ثواب به ارتکاز متشرعه در جایی هست که عمل قربی باشد. عمل غیر قربی به حسب ارتکاز متشرعه خیلی نادر هست که ثواب برای آن بدهند. این ندرت ثواب دادن بر عمل غیر قربی باعث می شود که اگر یک جا گفتند که ثواب می دهیم یعنی عمل قربی است. خب این این مطلب. حالا من بنابر این وجه اخیر که شد، تفصیلی که آقای صدر بین دو صورتی که ای روایات، اخبار من بلغ دال بر حجّیّت خبر ضعیف باشد یا دال بر استحباب نفسی باشد این تقریب خراب می شود. چرا؟ چون فرض این است که ما اصل قربیت را به نکته ای که اختصاص داشته به اخبار من بلغ استفاده نکردیم. اگر از «ف» استفاده می کردیم که آقای صدر استفاده کرده بود خب ما از اخبار من بلغ می گفتیم که فقط استحباب عرفی استفاده می شود. ولی نکته این است که اصلا اخبار به ثواب بر یک عملی ظاهرش این است که آن عمل قربی است. اگر این باشد آن در تمام مواردی که اخبار به استحباب عمل شده است آن ظاهرش این است که آن عمل قربی است. چون فرض این است که فقط صرفا استحباب نیست. اخبار به ثواب هم داده شده است. شارع مقدس می گوید که ما ثواب می دهیم. شارع مقدس گفته است که ما ثواب می دهم. وقتی شارع گفته است که ما ثواب می دهیم ظهور ثواب دادن آن است که آن عمل قربی است. اگر استدلال ما بر قربی بودن به ارتکاز متشرّعه بر این هست که بین اخبار به ثواب و اخبار به عبادی بودن ما علیه الثواب ملازمه دارد یک نوع دلالت عرفیه ای بین اخبار به ثواب و اخبار به عبادیت عمل وجود دارد اگر این باشد آن خبر ضعیف که فرض این است که خبر ضعیف دال بر ثواب دار بودن عمل بوده است نه صرفا بر استحباب. چون دال بر ثواب بودنش بوده است، دال بر این است که آن عمل مستحب است. پس این تفصیلی که آقای صدر بین صورت اینکه حجیّت باشد استحباب باشد، این تفصیل از بین می رود. خب این تا اینجای مطلب. ولی به نظر می رسد که اصلا اصل این تقریب ناتمام است. اصل این تقریبی که ما از جعل ثواب بخواهیم قربیّت و تعبدیّت را استفاده کنیم اصل این تقریب ناتمام است. توضیح و ذلک یک مطلب را من عرض کنم، ببینید اساسا امری که شارع می کند، آیا این امر برای چیست؟ آیا امر برای این است که مکلّف از آن مأمور به صادر شود ولو عن غیر طریق امر بدون محکیت امر. اینکه معقول نیست. هر امری برای این هست که خود آن امر محرک باشد. چون امر علت تحقق مأمور به هست. علت معلول را مزیّق می کند به حسّه ای از معلول که ناشی از علت باشد. معنا ندارد من امر می کنم به شما آب برای من بیاورید برای اینکه خود به خود آب بیاد پیش من. من امر می کنم برای شما که برای من آب بیاورید به خاطر اینکه آن آب خود به خود نیاید. توسط شما بیاید. ولی به انگیزه غیر از این امر. حتی آن انگیزه قربی باشد هم کافی نیست. توجه کنید انگیزه قربی ای که ناشی از امر نباشد، نمی تواند علت امر باشد. پس امر چه تعبدی باشد چه توسّلی باشد، غرض از امر تحقق مأمور به ای است که به وسیله امر ایجاد می شود. امر در سلسله علل ایجادش باشد ولو احتمال امر. حالا لازم نیست امر بوجوده الواقعی محرک باشد. امر ولو بوجوده الاحتمالی محرک باشد آن هم کفایت می کند ولی اینکه جایی که امر هیچگونه دخالتی در تحقق مأمور به نداشته باشد آن معقول نیست. خب پس فرق تعبدی و توسلی در چیست؟ در توسلیات هم همین است. یعنی چه تعبدی باشد چه توسلی باشد فارغ در غرض امر نیست. غرض امر هم در امر تعبدی و هم در امر توسلی تحقق حسه ای از مأمور به هست که به وسیله امر تحقق پیدا می کند. و امر به نحوی از انحاء در سلسله علل تحقق او باشد. خب پس فرق تعبدی و توسلی در چیست؟ پاسخ مطلب این است که فرق تعبدی و توسّلی در آن علّت اولیه غرض اولیه به تعبیر حاج آقا ما یک غرض اولیه داریم که می تواند اوسع از غرض امر باشد و می تواند مساوی با غرض امر باشد. آن غرض اولیه اگر از اتیان عمل به داعی قربت اوسع باشد، می شود توسلی. اگر آن غرض اولیه اتیان عمل به داعی قربت باشد آن می شود تعبدی. ببینید شارع مقدس می خواهد مکلّف ما صلوه انجام دهد. حسّه ای از صلوه که به قصد قربت انجام می گیرد اصلا آن غرض اولیه شارع را تأمین نمی کند. بنابر این اگر به قصد قربت عمل انجام نشود، اصلا امر ساقط نمی شود. چون مأمور به نیامده است چیزی که جای ممور به باشد و غرض اولیه شارع را هم تأمین کند نیامده است. اما در جایی که غرض اولیه اصل تحقق مأمور به هست، چه آن مأمور به با قصد قربت بیاید چه نیاید. چه به قصد این امر بیاید و چه نیاید. اینجا این می شود توسلی. ببینید مولا تشنه است. برای چه می گوید برو برای من آب بیاور؟ روح اینکه مولا می گوید که برو برای من آب بیاور یک واجب مشروط است. مولا می گوید برو برای من آب بیاور یعنی اگر آن غرض اولیه من که این هست که من بتوانم آب بیاشامم از راه دیگر تأمین نشود تو این را تأمین کن. بنابر این اگر خود به خود یک لیوان آب جلوی من قرار گرفت و من به این آقا گفتم که برای من آب بیاور و یک کسی دیگر هیچ اطلاعی ندارد که من امری کردم واینها همین جوری دارد آب می چرخاند می بیند جمعیت تشنه است می آید و یک لیوان آب جلوی من می گذارد. من برای چه برای آن طرف آب خواسته بدم برای اینکه یک لیوان آبی در اختیار من قرار گیرد که بتوانم با استفاده از این لیوان آب رفع عطش کنم. غرض من توانایی رفع عطش با لیوان آبی هست که در اختیار من قرار می گیرد. وقتی این توانایی حاصل شد، غرض من دیگر حاصل شده است و دیگر امر به آب آوردن لغو است. امر به آب آوردن برای این است که به تعبیر مرحوم آقا ضیاء ایشان می فرمایند که از ناحیه های مختلف ممکن است این مأمور به من تحقق پیدا کند. مأمور به من ممکن است از ناحیه این آقا تحقق پیدا کند از ناحیه اشیاء مختلف ممکن است تحقق پیدا کند. شارع می خواهد شارع با توجه به اینکه ممکن است از راه های دیگر این مأمور به من تحقق پیدا نکند به این آقا می گوید که شما این کار را بکن که اگر از راه های دیگر آن غرض اولیه تأمین نشده باشد و تا وقتی که از راه های دیگر آن مأمور به تأمین نشده باشد از آن راه لا اقل تأمین شود. ولی خصوصیتی ندارد یعنی فرق بین واجب تعبدی و توسلی این است در واجب توسلی اتیان عمل به قصد قربت در تأمین غرض اولیه خصوصیت دارد. در واجب توسّلی اتیان عمل به قصد قربت در غرض اولیه خصوصیت ندارد. آن که هست از هر راهی آن غرض تأمین شود، غرض تأمین شده است. حالا ما چطوری این یک سؤآل هست پس وقتی که غرض چنین هست، چطوری از دلیل تعبدیت یا توسلیت استظهار می کنیم؟ من یک موقعی از حاج آقا با توجه به این مبنا این مبناهایی که توضیح دادم مبانی ای است که حاج آقا مکرر در بحث های مختلف توضیح داده اند من جمله در اول صوم مفصل اینها توضیحش در کلام حاج آقا آمده است. من آن جا یک موقعی از خدمتشان سؤآل کردم که خب لازمه این مطلب این است که شما قائل به اصاله التعبدیه شویم. چون در واقع توسلیّت بازگشت به یک واجب مشروط می کند. لازمه تحلیل شما بر تحلیلی که فرقی که بین تعبدیت و توسلیت می کنید لازمه این حرف این است که شما بگویید اصل این است که تعبدی باشد. چرا؟ چون در واقع وقتی شما می گویید صلّ، یا انفق علی المسکین، در انفق علی المسکین در واقع لبّا یک شرط مقدر است. اگر نیازش برطرف نشد ان لم یرتفع حاجت الفقیر فانفق علیه. روحا واجب بر می گردد به واجب مشروط. ولی در واجب تعبدی واجب می شود واجب مطلب به این بر نمی گردد که اگر از جای دیگر تأمین نشد چون فرض این است که

سؤال:

پاسخ: چون اصل این است که شرط نداشته باشد دیگر. شرط داشتن واجب خلاف اصل است. اصاله اطلاق اقتضا می کند که واجب شرط داشته باشد. تمسک به اصاله الاطلاق ما می کنیم. این را من خدمت حاج آقا عرض کردم که این جوری. حاج آقا فرمودند حالا بیان حاج آقا به تقریب منی این است که اینکه اصل اطلاق هست، ما همچین اصلی به نحو عام نداریم که همه جا اصاله الاطلاق. اصاله الاطلاق از این باب هست که سکوت کفایت می کند برای بیان اینکه حکم در همه موارد وجود دارد. یعنی در اصل مقدمات حکمت که اطلاق را اثبات می کند مبتنی بر این است که جایی که متکلّم توضیحی ندهد حکم ثبوتی بتواند مطلق باشد و حکم ثبوتی بتواند مقید باشد، سکوت می تواند افهام اطلاق را بکند. می تواند ولی سکوت نمی تواند افهام تقیید را کند. این اصل نکته اصلی ای که مقدمات حکمت دال بر اطلاق هست این است که سکوت به نظر عرف برای دلالت به عمومیت حکم و غیر مقید بودن حکم کفایت می کند. اگر در جایی با توجه به تناسبات حکم موضوع متعارف این است که آن خصوصیت ندارد. مثلا انفق علی فقیرٍ، خب عرف متعارف انفاق فقیر را به جهت رفع نیاز فقیر می بیند. اینکه اینجا شارع مقدس یک ملاکی در انفاق فقیر داشته باشد ورای آن ملاکی که عرف متعارف در انفاق فقیر می بیند آن چیزی است که نیاز به تصریح دارد. اینجا برعکس است. سکوت دال بر توسلیت نیست. توسلیت است به دلیل اینکه توسلیت مطابق ارتکاز عقلایی است. یعنی در واقع تعبدیت و توسلیّت ناشی از این است که عقلا آن ملاک اولیه را مطلق می بینند به ارتکازهم اگر آن ملاک اولیه را مطلق ببینند به ارتکازهم اگر ملاک شارع بر خلاف ملاکی هست که عقلا در مشابهاتش دارند آن نیاز به تصریح دارد. بنابر این مجرد اینکه توسّلی در آن یک شرطی وجود دارد و در تعبدی شرط به آن شکل وجود ندارد، این باعث نمی شود که ما اصل را تعبدیت بدانیم. باید دید که آن ارتکاز عقلایی در این گونه امر ها با توجه به تناسبات حکم موضوع، تعبدیت می فهمد یا توسلیت. بنابر این در جاهایی که در مشابهات این مطلب توسلی است اگر شارع مقدس بخواهد یک حکم ویژه داشته باشد بر خلاف آن ارتکاز متعارف داشته باشد باید شارع تصریح کند. بنابر این اصل تعبدیت

سؤال:

پاسخ: نه تعبدی نه توسلی هیچ کدام را نمی شود اثبات کرد. حالا این نکته اش را حالا با توجه به این تحلیل ما از نحوه استفاده تعبدی و توسلی بیاییم ببینیم از نحوه اخبار من بلغ چه استفاده می شود.

سؤال:

پاسخ: بحث سر این است که این که شما بخواهید بگویید که شارع مقدس در اینجا یک حکم خاص دارد. این خودش یک نوع نیاز به بیان دارد. شارع می خواهد بگوید که من یک ملاک جدید دارم یعنی در واقع ولو ارتکاز

به تعبیر دیگر من اینگونه می خواهم عرض کنم حالا این را فردا توضیح می دهم تعبدی و توسلی وابسته به نکته ای است که کلام نسبت به او ساکت است. من این را توضیح می دهم که جایی که ارتکازی است چرا به اینها مربوط نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد